



تحمل کند. از این نقطه نظر، اولاً در سطح نهادی موفقیت می یابد، چون مانع توسعه چنان نیروهایی می شود؛ ثانیاً، در سطح روان شناختی نیز موفقیت کسب می کند، چون بشر را برای انجام عمل سیاسی مستقلی دلسرد می نماید. در تحلیل نهایی، حکومت «آب - پایه» حکومتی است با ارعاب.

ب. ترور اساس بقای وضع مطلوب عقلانیت حکام است
۱. احتیاج

بشر مورچه نیست و سنگ هم نیست. سیاستی که وضع مطلوب عمومی حکام را تقویت می کند ذهن مردم را بی آن که احساس محرومیت و درماندگی آنان را بزداید، مغشوش می سازد. برای مقابله با این جریان خطرناک، رژیم «آب - پایه» به ارعاب متوسل می شود. ترور نتیجه اجتناب ناپذیر راه حل حکام برای تقویت وضع مطلوب عقلانیت خود، و نه مردم، است.

۲. به رسمیت شناختن ترور: «مجازات، سلطان است»

بسیاری از سخنگویان استبداد «آب - پایه» بر این نکته تأکید داشته اند که برای حکومت کردن، مجازات ضروری است. این خطامشی، امکاناً بر اساس این بحث قابل توجیه است که افراد بی گناه کم هستند. کنفوسیوس آموزش و پرورش را بر مجازات ترجیح می داد؛ او هم چنین معتقد بود که یک حکومت خوب صد سال وقت لازم دارد تا «افراد بد را تغییر دهد و از مجازات اعدام صرف نظر کند».

بنابراین، طبق بحث های گوناگون، مجازات به عنوان وسیله اساسی کشورداری موفق تلقی شده است. کتاب راهنما، کتاب قانون هندو مجازات القاکننده ترس را به مثابه پایه و اساس نظم و صلح مقرر می دارد. مجازاتی که - البته - عادلانه باشد، همه را وادار می کند که رفتار مناسبی داشته باشند. بدون آن مرزهای نظام کاستی با هم دیگر تلاقی خواهند کرد؛ و همه علیه هم قطاران خود قیام خواهند کرد. «هر جا که مجازات با سیمای سیاه و چشمان سرخ اعمال گردد، زندگی را تابع صلح می کند. «گل جهان را می توان با مجازات در نظم و آرامش نگاه داشت».

حکام به وسیله مجازات از ضعیف در مقابل قوی، از قربانی در مقابل حیوان وحشی، از مالکیت در مقابل دشمنان (غیر حکومتی) آن و از برتری اجتماعی در مقابل تجاوز از پایین دفاع می کنند. «اگر پادشاه بدون خستگی مجازات را بر کسانی که مستحق آن هستند، تحمیل نمی کرد قوی تر ضعیف تر را مثل ماهی در ماهی تابه سرخ می کرد؛ کلاغ کلوچه مرغ قربانی را می خورد و سگ غذاهای حیوانات قربانی را تا ته می لیسد و مالکیت در دست کسی نمی توانست باقی بماند، اقشار پایین تر (به وسیله زور) جای قشرهای بالاتر را می گرفتند. بنابراین، «مجازات به تنهایی تمام مخلوقات را تحت کنترل نگه می دارد، مجازات به تنهایی از همه ی آنان دفاع می کند و هنگامی که آنان لغزش پیدا کنند، مجازات ناظر بر اعمال آنان است.» در حقیقت «مجازات - سلطان است».

حکام بین النهرین باستان مدعی بودند که قدرت خود را از انلیل/Enlil کبیر دریافت می کردند. این خدای وحشت سمبل «قدرت نیرو و فشار است. اراده های مخالف در هم کوبیده و به زور به اطاعت واداشته می شوند» اگر چه چنین فرض می شود که او نیروی خشونت خود را در قضاوت صحیح به کار می گیرد، «اما بشر هرگز نمی تواند در کنار انلیل در آسایش باشد، بلکه همواره احساس می کند که ترس در کمین است.» با وجود این، آمادگی سلاطین در یکسان جلوه دادن خود با انلیل یا با خدایانی از نسل او، دارای اهمیت خاصی است. پادشاهان سومری معمولاً خود را مستقیماً با انلیل یکسان جلوه می دادند. بابیلونی ها از ایده ی اساس آن حمایت کرده، اما آن را تغییر دادند. همورابی خود را چنان تصویر می کند که گویی از طرف انلیل «احضار» شده است، او خود را فرزند انلیل می نامد؛ سین Sim به منزله ی پدر خدایی او است. در هر دو مورد حکام بین النهرین بر کیفیت تروریستی



«استبداد شرقی» مطالعه ی تطبیقی قدرت مطلقه، نوشته ی کارل ویتفولگ، از تادری تألیفاتی است که در نیمه ی دوم سده ی بیستم در زمینه ی علوم اجتماعی به رشته ی تحریر درآمده است. در تألیف این اثر بی نظیر، ویتفولگ همراه با تیم پژوهشی خود، مدت سی سال از عمر خود را صرف این کرده و به نتایجی دست یافته، که کم تر کسی به چنین بینشی نایل آمده است. برگردان مقدمه، این اثر، در شماره ی نخست «اندیشه جامعه» منتشر شد و اکنون فصل پنجم آن بیش روی تان است امید که متن کامل این اثر دوران ساز در آینده ای، نه در دورها و دیرها، که به زودی منتشر شود. آنچه در زیر می آید، برگردان فصل پنجم این اثر است با اندکی تلخیص.

کارل ویتفولگ

• برگردان یوسف نراقی •

**«استبداد شرقی»
مطالعه ی تطبیقی قدرت مطلقه**

**ترور مطلق؛ تسلیم مطلق؛ انزوای مطلق
الف. بشر خود - مدار، تحت قدرت مطلقه**

بشر مورچه نیست، تلاش او برای فرار از آزادی نشان می دهد هر چیزی را که با تردید از دست بدهد، به همان نسبت نیز به آن علاقه مند می شود. اصرار بر این که مستقلاً عمل نماید، یک ویژگی اساسی انسان Homo Sapiens و کیفیت شدیداً پیچیده ای است. همه ی اجزای تشکیل دهنده ی چنین خصوصیتی از نظر اجتماعی با ارزش نیستند، بلکه با ارزش ترین آن ها نیروی محرکه بشر است؛ علی رغم همه ی ضعف های بیرونی، اصرار در اطاعت از درون خود دارد. تحت شرایط قدرت مطلقه بر سر میل خود - مداری Autonomous man/ بشر چه اتفاقی می افتد؟ استبداد «آب - پایه»، نوعی از قدرت مطلقه، هیچ نیروی سیاسی مربوطه را نمی تواند در کنار خود

موقعیت خود تأکید داشتند.

مار سمی مقدس / Poisonous Uraeus Snake سمبل ترور ذاتی استبداد فراغنه است، که در جلو نیم تاج حکام چنبره زده و دشمنان او را تهدید به نابودی می‌کند. اعمال پادشاه را هم چنین می‌توان با کارهای الهه شیر، القاء‌کننده ترس و وحشت، مقایسه کرد.

کشورداری در چین به این نتیجه رسیده بود که به میزان احتیاج خود به مجازات وحشت‌انگیز در شکل اخلاقی و عقلائی کنفوسیوس تأکید نماید. اما مجازات، برای به اصطلاح طرفداران قانون و طرفداران تأثیر چنین قانون کنفوسیوسی، نظیر هسون تسه به منزله سلاح اولیه و اصلی بود. در واقع مجازات اساس سیاست رسمی سرتاسر دوران امپراتوری را تشکیل می‌داد. آن چه را که ما اکنون وزارت دادگستری می‌نامیم، در چین سنتی وزارت مجازات / Ministry of Punishments خوانده می‌شد.

حاکم مسلمان هم محترم بود و هم ترسناک و کتاب شب‌های عربی (یک هزار و یک شب) که هارون الرشید را مجسم می‌کند و معمولاً دژخیم او را همراه دارد، به حقیقت تاریخی لباس افسانه‌ای می‌پوشاند. این دژخیم مشخصه استاندارد دربار عباسی بود.

۳. ریخت‌شناسی خشونت

تمام حکومت‌هایی که مستحق چنین نامی هستند، مطمئناً همواره مجهز به روش‌های تحمیل خواست‌های خود بر اتباع خویش هستند که اعمال خشونت یکی از همین روش‌ها است. اما جوامع متفاوت الگوهای متفاوتی از یک‌پارچگی (یا بخش بخشی) خشونت و کنترل (یا عدم کنترل) آن را گسترش می‌دهند.

۳-۱. الگوی خشونت یک‌پارچه در برابر خشونت بخش بخشی

در یونان باستان آزاد مرد معمولاً مسلح بود - طبق گفته تیوسایدیدز / Thucydides - «چون خانه‌ی آنان بی‌دفاع بود.» به عبارت دیگر، حکومت به کار بردن زور را در انحصار خود نداشت. با رشد امنیت عمومی، در اکثر دولت شهرها رسم اولیه از بین رفت. اما شهروندان که جنگاوران بالقوه‌ای بودند، هنوز اجازه داشتند که وسایل خشونت را در منازل خود نگهدارند. اسناد مضمون که شروع عملیات جنگی را نشان می‌دهند، «اکثرأ زمانی را در حال آوردن اسلحه از خانه به مردان در حال اعزام» به جنگ تصویر می‌کنند.

در اروپای قرون وسطا لردهای فئودال نیمه مستقل از همان آغاز مراکز مهم نانوی عملیات نظامی را تشکیل می‌دادند، و هم‌زمان با این امر شهرهای بسیاری نیروهای مسلح خود را توسعه دادند. این هسته‌های مرکزی زندگی سیاسی و نظامی فئودالی و شهری در اعمال خشونت هم در حوزه قضایی خود و هم علیه دیگران آزاد بودند و سال‌ها، که در پیشاپیش پادشاه خویش با شمشیرهای آویخته از پهلوهای‌شان حرکت می‌کردند، نمونه‌ای از خشونت بخش بخشی و متوازی را به‌طور برجسته نشان می‌دادند که از خصوصیات جامعه فئودالی محسوب می‌شد. استفاده قانونی از زور که در دست دولت متمرکز شده بود، تنها تحت شرایط قدرت مطلقه صورت نمی‌پذیرفت، بلکه حکومت سلطنتی مدرن نیز اعمال هر نوع خشونت غیردولتی و خصوصی را هر چه بیش‌تر محدود می‌سازد. اما این وضع در دستگاه‌های دولتی کشاورزی و صنفی از این نقطه‌نظر فرق می‌کند که کمیت، کیفیت، استفاده از فشار (نظامی و پلیسی) را نیروهای غیرحکومتی جامعه تعیین می‌کنند. تجارت یونان باستان و غرب مدرن نشان می‌دهند که کشوری شاید ارتش قدرتمندی را مجهز و صف‌آرایی نماید، بی‌آن‌که شهروندان آن کنترل خود را بر آنان از دست بدهند.

۳-۲. خشونت کنترل شده در برابر کنترل نشده

انضباط ارتش نیازمند فرمانبرداری بی‌چون و چرا است؛ و فرمانده ارتش منظم - که سپاه فئودالی فاقد آن بود - به‌طور مطلق درون

محدودیت‌های قلمرو قضایی خود حاکمیت دارد. به هر حال، در یک مملکت دموکراتیک او مسئول شهروندانی است که حکومت را کنترل می‌کنند. ژنرال آیزنهاور درباره‌ی روش حمله روسیه از وسط میادین مین‌گذاری شده چنین اظهار می‌دارد که «آن یک روش بدیل نهادی است.» مارشال ژوکف / Marshal Zhukov در جمله‌ای به ژنرال آمریکایی توضیح می‌دهد که «بیان واقعیت این است که هنگامی ما به یک میدان مین می‌رسیم، پیاده نظام ما دقیقاً چنان حمله می‌کند که گویی مینی در آن جا وجود ندارد. چون افرادی که ما در گذر از مین‌ها از دست می‌دهیم، آن‌ها را مساری با افرادی تلقی می‌کنیم که در اثر تیراندازی و توبخانه آلمان از دست می‌دادیم. البته اگر آنان می‌خواستند از آن منطقه خاص به‌جای مین با سپاهیان قوی خود دفاع کنند.» آیزنهاور به خشکی اضافه می‌کند: «من در ذهن خود تصویر زنده‌ای از آن دارم که اگر فرمانده آمریکایی یا انگلیسی چنین تاکتیکی را دنبال می‌کرد، چه اتفاقی بر سر او می‌آمد، حتا تصویر زنده‌تر این‌که اگر ما سعی می‌کردیم چنین کاری را به‌عنوان بخشی از دکترین تاکتیکی خود انجام دهیم، افراد هر یک از بخش‌های ما چه چیزی درباره‌ی این موضوع می‌گفتند.» روش روسیه نوعی صرفه‌جویی در زمان و اسلحه است؛ و مناسب کمال وضع مطلوب تاکتیکی حکام است. البته روشن است که چنین وضع مطلوبی تنها هنگامی می‌تواند عینیت یابد که خشونت سازمان یافته‌ای را اربابان دولت بلامانع به‌خوبی به کار گیرند. کیفیت اجتماعی خشونت سازمان یافته، نظیر دیگر وظایف حکومتی، با وضعیت کلی که در آن توسعه می‌یابد، تغییر می‌کند.

پ. ترور در استبداد «آب - پایه»

اتباع دستگاه دولت کشاورزی «آب - پایه» فرصت کمی دارند که درباره‌ی مسأله‌ی خشونت کنترل نشده بحث کنند. امکاناً به آنان اجازه داشتن سلاح کوچک و ساده‌ای داده شود، مخصوصاً در روستاها که مجبورند در مقابل راهزنان از خود دفاع کنند. اما استفاده سازمان یافته و نظامی از جبر و فشار اساساً در دست حکام مطلق‌گرا متمرکز است، که معمولاً تنها به افراد غیرمسلح اجازه ملاقات می‌دهند. در جامعه «آب - پایه»، غول «با چهره‌ای برافروخته و چشمان سرخ»، مثال سگ گله‌ای نیست که مردم با قلاده بسته باشند، بلکه ببری است که آزادانه جولان می‌دهد.

۱. وجه جسمانی غول

طراح قدرت بایستی مانند ببر دارای وسایل مادی باشد که بتواند قربانی‌هایش را خرد کند، استعداد کشت - مدیریتی در حقیقت دارای چنین وسیله‌ای است. این حکومت کنترل بلامانعی را بر ارتش، پلیس و خدمات خبرگیری اعمال می‌کند؛ و زندان بانان، دژخیمان، و جلادانی را در دسترس خود دارد که مجهز به تمام وسایل دستگیری، ناتوان ساختن و نابودی شخص مظنون هستند.

۲. جنبه روانی غول

۲-۱. پیش‌بینی ناپذیری

به عبارت بیش‌تر، این حکومت می‌تواند شیوه‌های مزبور را با حداکثر تأثیر روانی خود به کار گیرد. در هر جای که اشخاصی قدرت دولتی یا قدرت خاصی را به‌خوبی اعمال می‌دارند، علاقه‌مندند که برخی از کارهای‌شان را در خفا نگاه دارند؛ اما روال کار حکومت مستبد به‌خاطر طبیعت آن، مبهم است. دولتمردان دستگاه میل دارند حتا موضوعات غیرمهم را نیز در خفا انجام دهند، که این امر تنها برای خودشان قابل توضیح است؛ و آنان هنگامی می‌خواهند کسی را مرعوب سازند، یا به تعجب وادارند، پنهان‌سازی را تا سطح هنر ارتقاء می‌دهند. غیر قابل پیش‌بینی بودن، سلاح اساسی ترور مطلق است.

۲-۲. لنین: «... قدرتی که محدود به هیچ قانونی نیست»

لنین، دیکتاتوری پرولتاریا را - که معتقد بود قلب رژیم روسیه است - به عنوان «قدرتی که محدود به هیچ قانونی نیست» تعریف کرد. این فرمول بندی لنین، مثل دیگر نظراتش، موضوع مؤثر اما نیمه صحیحی را با سفسطه‌های بسیاری ترکیب می‌کند. اولاً، دیکتاتوری روسیه را هرگز کارگران روسیه کنترل نمی‌کردند؛ و شواهد فراوانی وجود دارند که نشان می‌دهند لنین به این امر واقف بود. ثانیاً هیچ رژیمی هر قدر هم دیکتاتور باشد، نمی‌تواند بدون قواعد هنجاری یا بدون قوانین از این نوع، عمل کند؛ و این امر نیز برای لنین به خوبی روشن بود. او قبل از این که نظر فوق را بیان دارد، حکومت دیکتاتوری او فرامین و اساسنامه‌های انقلابی بسیاری را قبلاً تصویب کرده بود. حق یک مستبد در تعبیر، تغییر، و ابطال قوانین مصوبه قبلی، اصلی بنیادی مشروع و مطابق با قانون اساسی حاکمیت

● زیاده‌روی‌های ترور، یکه‌تازی و دیوان‌سالاری تجسم رفتار افراطی بشر تحت قدرت مطلقه است

مطلقه است. تعریف لنین با صراحت تندی قدرت بلامانع دیکتاتور را در استفاده از قوانین، آن چنان که دلخواه او است، مورد تأکید قرار می‌دهد. در بخش ترور، او امکاناً تا آن جا پیش می‌رود که دیگر مشکل بتوان ترور به قانون را از ترور قانونی تمیز داد.

۲-۳. ترور بی‌قانون و ترور قانونی

حاکم یاری‌یسی، هنگامی که برای ایجاد وحشت دست به اعمال وحشیانه‌ای می‌زند - و یا دستور می‌دهد چنین کاری را انجام دهند - قوانین اجتماعی «آب - پایه» ای خویش را لزوماً زیر پا نمی‌گذارد. در قبایل کوچک‌تر «آب - پایه» ظلم یکه‌تازی موضوع مهمی نیست، چنین رئیس قبیله از آن جا که روابط نزدیکی با افراد قبیله دارد، قادر به اعمال قدرت بیش از اندازه‌ای بر کارگزاران امور خود نیست. این امر در بین سوکها و همسایگان «آب - پایه» ای آنان و سرتاسر پوبلوهای آمریکایی صادق است.

در قبایل «آب - پایه» ای وسیع‌تر رئیس قبیله با به کارگیری ترور غیرمعمولی امکاناً در پی تقویت یکه‌تازی بدوی خویش باشد. مثلاً، رئیس قبیله چاگا امکاناً به هر رفتار وحشیانه‌ای علیه اتباع خود دست بزند. اندیسرنو / Ndeserno گویا قلب قربانی‌های خود را که هنوز زنده بودند، از بدنشان در می‌آورده و دستور می‌داده برای فرزندانش کباب درست کنند. ریسی که به چنان افراط‌گری دست بزند، به قهر گور ترس و هراس فرو می‌رود. اما طبق نظر گوتمان / Gutmann «چنین بیدادگری‌ها علیه افراد خود حیثیت او را صدمه نمی‌رساند» بلکه برعکس، ترسی که این کارها القاء می‌کنند موجب ثبات هر چه بیش‌تر رژیم می‌گردند.

ترور غیرمعمولی را که حکام هاوایی باستان به کار می‌گرفتند، امکاناً به خوبی در خدمت همان هدف بود، و به اصطلاح مدارک موثق در پادشاهی قدیم در مصر ما قبل تاریخی موقعیت مشابهی را ارایه می‌دهند. یکی از این مدارک، که در یکی از اهرام پیدا شده، نشان می‌دهد که حکمران مرده‌ای در عالم اموات به خاطر لذت بخشیدن به ذائقه خود انسان‌ها را می‌کشت. بدنشان را قطعه قطعه می‌کرد و می‌پخت؛ و مدرک دیگری نشان می‌دهد که «او هر موقع که می‌خواست، طبق آرزوی دلش زنان را از شوهران‌شان به زور می‌گرفت».

در تمدن‌های «آب - پایه» نیاز کم‌تری برای تحکیم موقعیت متعالی حاکم به وسیله اعمال غیرعادی ظلم استبدادی وجود دارد. اگر چه چنین

اعمالی کاملاً متوقف نمی‌شود، اما این اعمال عمدتاً با بیدادگری مفرط (و یا نامین) سلاطین و روسای سلسله‌هایی که زیر حداکثر عقلانیت حکام عملی می‌کنند، انجام می‌گیرد. گواد فروی - دیمومبائز / Gaudefroy Demombynes کیفیت ترور غیرمنطقی خلفای عباسی را به طریق ذیل توضیح می‌دهد: «اعدام‌های فوری و به نمایش گذاشتن سرهای بریده بخشی از زندگی عادی خلافت عباسی است. در حکمرانی المنصور، هنگامی شخص را نگهبانان خلیفه با فوریت به قصر احضار می‌کردند، او احساس می‌کرد که به احتمال زیاد زنده برنگردد. وصیت‌نامه خود را می‌نوشت، با خانواده‌اش وداع می‌کرد، کفن خود را زیر بغلش حمل می‌کرد.» در مثال‌هایی نظیر فوق، رفتار تروریستی حاکم مافوق قانون بود و نه علیه قانون. از سوی دیگر، مقاماتی که به وحشی‌گری افراطی دست می‌زدند اغلب وری وسیع‌ترین تعبیر و تفسیر ممکن متوسل می‌شدند. گاهی اوقات امکاناً این اعمال قابل توضیح باشند، بسیاری از تروریست‌های «غیرقانونی» دیوان‌سالاری تنها پس از مرگ‌شان مورد انتقاد قرار می‌گرفتند.

زیاده‌روی‌های ترور، یکه‌تازی و دیوان‌سالاری تجسم رفتار افراطی بشر تحت قدرت مطلقه است. به هر حال، این اعمال بی‌شمار تروریستی از نظر نهادی دارای اهمیت کم‌تری هستند که به عنوان یک کار عادی و در چارچوب قابل انعطاف قانون استبدادی انجام گرفته‌اند. این ترور، امر روزمره‌ای در روال کار قضایی - مالی و مدیریتی بود که ناظران معینی را وادار می‌کرد تا به حکومت استبداد «آب - پایه» ای عنوان «حکومت با تازیانه» را بدهند.

۳. «حکومت با تازیانه»

۳-۱. ترور در روال کار مدیریتی

بدنظر می‌رسد که «زبان شلاق» به طور مرتب در بیکاری دولتی سومر باستان به کار گرفته می‌شد. در دوران فراعنه هر مدیر حکمرانی می‌توانست به تنبیه بدنی متوسل شود. مدارک مصور مصر باستان مردانی را در حالی نشان می‌دهد که هنگام نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی عمومی، چوبی در دست دارند. در اواخر قرن نوزدهم هنگامی که انگلستان به منسوخ کردن «حکومت تازیانه» اقدام کرد، شلاق هنوز وسیله استاندارد برای تضمین موفقیت‌های بیکاری مربوط به کارهای آبی محسوب می‌شد. نویسندگان معاصر که عمیقاً تحت تأثیر اقتصاد برنامه‌ریزی سده‌ی اینکاها هستند به خوبی به خاطر می‌آورند که شاهزاده اینکاها، گاریلاسو دولوگا / Garcilaso de la vega در حالی که موفقیت‌های اجدادی خویش را جشن می‌گرفت، این امر را اصل مسلم شمرد که یک راه مطمئن برای پرورش افراد ماهر و زیرک عبارت بود از تهدید آنان به زدن تازیانه.

۳-۲. ترور در روش‌های مالی

از زمان فراعنه هر گونه مقاومت در پرداخت مالیات را با زور در هم می‌شکستند. هجو معروفی از پادشاهی جدید به ما می‌گوید که هر دهقان مصری که موفق نمی‌شد سهمیه غله خود را به موقع بپردازد «به او شلاق می‌زدند، دست و پایش را می‌بستند و به گودالی می‌انداختند» هر نامنظمی در اداره دولت و املاک معبد نیز به وسیله تنبیه بدنی مجازات می‌شد.

قانون مقدس اسلام شکنجه بدنی را ممنوع می‌کند، اما مقامات وصول مالیات خلفا ظاهراً انجام وظایف خود را بدون توسل به خشونت غیرممکن می‌یافتند. در دوران خلفای عباسی، تا سال ۸۰۰ (م) شکنجه لازمی اخذ مالیات بود. پس از یک وقفه کوتاه مدت در حدود دوازده سال، دوباره شکنجه با خشونت هر چه بیش‌تر از سر گرفته شد. مأموران حکومتی «مردم را می‌زدند، زندانی می‌کردند و مردان سنگین را از یک بازو آویزان می‌کردند تا بمیرند».

کتاب ارتاشاسترا این امر را برای پلیس و قضات دادگاه اجباری می‌دانست که در پرداخت مرتب مالیات نظارت کنند و اگر ضرورت ایجاد

کرد، از نیروی زور استفاده نمایند. نظامنامه و قانون چین امپراتوری شلاق زدن را به عنوان مجازات استاندارد اشخاص مقرر می‌دارد که موفق به انجام وظایف مالی خود نشده‌اند.

۳-۳. ترور در روش‌های قضایی

نظامنامه چین موضوع خشونت را ورای بخش‌های امور مالی گسترش می‌دهد. در مورد مقاومت مداوم و یا عدم استعداد پرداخت مالیات، مقصر را امکاناً پیش قاضی می‌بردند، و اگر ضروری بود جای ترور مالی را ترور قضایی می‌گرفت. شکنجه قضایی - و نیز اغلب مجازات - برای گرفتن اعتراف عملاً در همه‌ی تمدن‌های «آب - پایه» اعمال می‌شد.

در مصر فراعنه، شلاق زدن یک امر الحاقی روال کار قضایی بود. در پادشاهی جدید جمله ذیل امری استاندارد به‌شمار می‌آمد: «او زیر ترکه مورد آزمون قرار گرفته.»

منابع هندی، چینی و اسلامی ترور قضایی را با جزئیات قابل توجهی توضیح می‌دهند.

کتاب آرتاشاسترا اظهار می‌دارد که «کسانی که گناه‌شان به اثبات رسد، شکنجه خواهند شد.» به استثناء برهمن‌ها، مقصرین را «شش نوع مجازات می‌کردند» و «هفت نوع شلاق می‌زدند» و «دو نوع آویزان می‌کردند» و «لوله‌ی آب» وصل می‌نمودند. در رابطه با کسانی که «مرتکب جرم بزرگی شده بودند» کتاب معروف مذکور باز هم روشن‌تر توضیح می‌دهد. به مقصرین می‌بایست نه نوع ضربه با چوب زده می‌شد: ۱۲ ضربه به هر یک از ران‌ها، ۲۸ ضربه با چوب درخت / nakta - mala؛ ۳۲ ضربه به هر یک از کف دست‌ها و پاهایش، دو ضربه به بند انگشتانش، که دست‌هایش بایستی چنان روی هم قرار گیرند که شباهت به مردم داشته باشند، دو نوع رو به پایین آویزان کردن؛ سوزاندن بند یکی از انگشتانش پس از این که متهم مجبور به نوشیدن فرنی برنجی شود؛ به بدن وی به مدت یک روز شلاق زده شود، پس از وادار کردن وی به نوشیدن روغن؛ او را مجبور به خوابیدن در روی علف‌های زبر در یک شب زمستانی بکنند، این‌ها ۱۸ نوع شکنجه هستند... هر روز نوع جدیدی از این شکنجه‌ها امکاناً به کار گرفته می‌شود. در موارد خیلی جدی، مثل کوشش برای دزدی از خزانه پادشاه، متهم را می‌توانستند «به یک یا چند بار و یا به همه‌ی انواع شکنجه‌های مزبور محکوم کنند.»

نظامنامه‌ی قانون چین وسایلی را توضیح می‌دهد که برای گرفتن اعتراف به کار می‌رفت؛ و نوشته‌های بی‌ریای مدیران روش‌های شکنجه بدجا و نابجا را به دقت شرح می‌دهند.

دادگاه‌های غیر مذهبی خلفاً علیرغم منع احکام شرعی، با استفاده از «ضربه‌های شلاق، طناب کلفت و چوب بر پشت و کمر، پشت سر، قسمت‌های پایین بدن، پاها، مفاصل‌ها و ماهیچه» از متهم اعتراف می‌گرفتند.

روش‌های مشابهی ظاهراً تا روزهای اخیر در خاور نزدیک وجود داشته‌اند. در قرن نوزدهم در مصر «عدالت، آن‌سان که بود، تقریباً عبارت از تروری بود که به یک اندازه درباره‌ی شاهد بی‌گناه و متهمی که علیه او شهادت داده شده بود، اعمال می‌شد.»

۳ - ۴. روندهای مشابه غربی آن به دلیل قدرت موقتی و محدودیت‌های شان چندان قابل توجه نیستند

بدیهی است ترور قضایی در دنیای «آب - پایه» به‌طور وسیع گسترده است. اما آیا این امر خاصی است؟ با همه‌ی این، شکنجه نقش مشخصی در قوانین روم داشت. شکنجه در روال کار قضایی و تفتیش عقاید در اواخر فنودالیسم و بعد فنودالیسم غرب ظاهر می‌شود. اما امروز در درجه سوم قرار دارد.

در حقیقت باید مشخص کرد که همه‌ی این پدیده‌ها به چه دردی می‌خورند. این‌ها سرسختانه به ما هشدار می‌دهند که طبیعت بشر در همه

جا یک‌سان است و بشر در برابر تأثیر فسادانگیز قدرت در هر شرایطی که ایجاب کند، سر فرود می‌آورد. خوشبختانه شکل نهادهای غربی، مانع از این است که انحرافات مزبور به‌طور ثابت و تا دیرپای خود را تحمیل کنند. آن‌ها در مواقع معینی و در محل‌های مشخصی که نیروی حرکتی آنی به‌دست می‌آورند، مانع تن‌آسایی می‌شوند که اغلب در حکومت‌های «آب - پایه» به وقوع می‌پیوندد - و چیزی است که اکنون در دولت‌های مطلقه اتفاق می‌افتد - اما نمی‌تواند در غرب به وقوع بپیوندد.

آزاد مردان بومی یونان باستان و روم جمهوری از ترور مالی یا مدیریتی علیه شهروندان خود استفاده نمی‌کردند - حتی اگر شهروندان خدمات بیگاری انجام نمی‌دادند و مالیات‌های جنسی نمی‌پرداختند - و «به حکم قاعده» تحت شکنجه قضایی قرار نمی‌گرفتند، نظم اجتماعی آنان در مورد این موضوع بیش از اندازه متوازن بود؛ اما جهت ممانعت از استفاده ترور مدیریتی و قضایی علیه بیگانه‌ای و یا افراد غیر آزاد به حد کافی متوازن نبود. در یونان، موقعیت اکثر بردگان «از حیوانات اهلی چندان متفاوت» نبود. اربابان‌شان در تنبیه بدنی آنان آزاد بودند؛ و تعداد نه چندان زیادی از برده‌های دولتی را که در کارهای عمومی اشتغال داشتند، سر عمه‌هایی نظارت می‌کردند که خود بارها برده بوده و «به سخت کوشی معروف بودند.» در یونان هم بردگان و هم آزاد مردان بیگانه هدف شکنجه قضایی قرار می‌گرفتند. در روم جمهوری تنها بردگان را شکنجه می‌دادند. تبلور قدرت مطلقه تحت امپراتوری، شهروندان رومی را از محافظتی بی‌بهره می‌کرد که نیاکان آنان در برابر ترور قضایی و دیگر شکل‌های ترور حکومتی برخوردار بودند. قانون روم در دوران بیزانس و روم پسین شکنجه قضایی را به اکثر آزاد مردان گسترش داده بود.

تتمیرات مشابهی در اواخر قرون وسطی به‌وقوع پیوست. قانون فرانکی سالیک / Salic اولیه اجازه می‌داد که تنها اشخاص پست و دون شکنجه شوند. ستیزهای میان آزاد مردان را دادگاه‌های مرکب از اعضاء مجلس اعیان حل و فصل می‌کردند. موضوعات جدی قانونی با آزمون سخت برای اثبات بی‌گناهی و مبارزه قانونی طرفین (دوئل) فیصله می‌یافت و شهروندان آزاد در شهرهای قرون وسطی، که در اصل این روال دادرسی را دنبال می‌کردند، به‌زودی روش‌های بشر دوستانه و منطقی را در تعیین مقصر یا بی‌گناه ترجیح دادند.

به کارگیری شکنجه قضایی - که به‌ویژه با مراجعه به قانون روم تقویت یافت - با بروز قدرت متمرکز و استبدادی در سطح محلی و ملی هم‌زمان بود. اکثر مورخان خاطر نشان می‌سازند که روال کار دادرسی دادگاه‌های مطلق‌گرا، برای اثبات بی‌گناهی روش‌های مبارزه‌ی تن به تن (دوئل) و

● اعضا جماعت «آب - پایه» که تحت ترور مطلق زندگی

می‌کنند، باید رفتار خود را مطابق با آن شکل دهند

آزمون سخت دوران فنودال را جایگزین کردند. این مورخان کم‌تر به این واقعیت مهم نیز اشاره می‌کنند که شکنجه قضایی جدید هم‌چنین جایگزین روال دادرسی قضایی منطقی شد که در شهرهای تحت کنترل شهروندان آزاد توسعه می‌یافت.

محدودیت‌های مطلق‌گرایی غربی هم‌چنین نقطه‌ای را تعیین می‌کردند که نمایندگان قدرت مستبد نمی‌توانستند اتباع خود را در وراء آن مطیع سازند. تا مدتی آنان قادر بودند ترور قضایی را در موضوعات مذهبی و غیرمذهبی به کار گیرند، اما ترور مدیریتی و مالی علیه اکثر جمعیت اعمال نمی‌شد. با بروز جامعه صنعتی مدرن شکنجه قضایی در قلب سرزمین مطلق‌گرایی اروپایی حذف شد؛ و عملاً در اقتصاد برده‌داری وحشت‌زای دولت‌های جنوب ما نیز از بین رفت. در حال حاضر، نظر عمومی که علیه

می گرفت. اما افراط‌های «معتدل» تقریباً بدون مؤاخذه می ماندند، و از نقطه نظر توده مردم، دستگاه مستبد حتا هنگامی که تنها روش‌های استاندارد ترور را به کار می گرفت، به طور غیرمنطقی قوی و سهمگین برجای می ماند. هنگامی این گونه رژیم‌ها بالقوه‌گی‌های تروریستی خود را به کار می گرفتند، وحشتناک می شدند.

ت. تسلیم مطلق

۱. واکنش بشر نسبت به تهدید ترور مطلق

۱ - ۱. منطق عقل سلیم و تقوای شهروندان خوب: فرمانبرداری

اعضاء جماعت «آب - پایه» که تحت ترور مطلق زندگی می کنند، باید رفتار خود را مطابق با آن شکل دهند. اگر می خواهند زنده بمانند، نباید غول غیرقابل کنترل را تحریک کنند. در برابر مطالبات اقتدار مطلق عقل سلیم تنها یک پاسخ را توصیه می کند: فرمانبرداری؛ و ایدئولوژی آن چه را که عقل سلیم توصیه می کند، کپی می نماید. تحت رژیم مستبد، فرمانبرداری پایه شهروند خوب بودن، است.

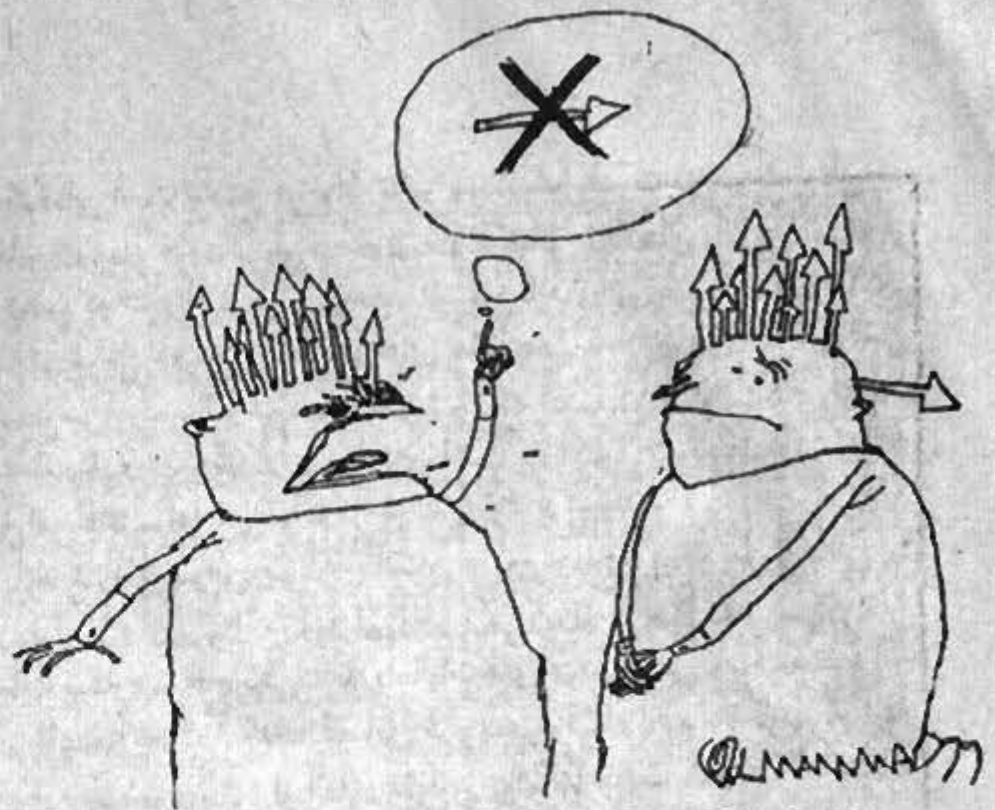
البته زندگی در هر اجتماعی درجه‌ای از هماهنگی و اطاعت را مطالبه می کند؛ و نیاز به اطاعت هرگز به طور کامل از بین نمی رود. اما در جوامع بزرگ کشاورزی دنیای غرب فرمانبرداری ویژگی نخستین محسوب نمی شود.

در دولت شهرهای دموکراتیک یونان باستان از یک شهروند خوب چنین انتظار می رفت که چهار صنعت مهم از خود نشان دهد: شجاعت نظامی، عبادت مذهبی، مسنولیت مدنی و قضاوت متعادل. قبل از دوره‌ی دموکراتیک، قدرت بدنی و شجاعت به ویژه دارای ارزش بسیار بود. اما نه در عصر هومر و نه در دوران کلاسیک اطاعت بلامنازعه تقوای یک آزاد مرد تلقی نمی شد، به جز هنگامی که او در خدمت ارتش بود. تسلیم مطلق، وظیفه - و سرنوشت شوم - برده بود. شهروند خوب طبق قوانین اجتماعی خود رفتار می کرد؛ اما هیچ اقتدار سیاسی مطلقه او را به طور مطلق کنترل نمی کرد.

و نیز وفاداری که شوالیه‌های قرون وسطا نسبت به اربابان خود مدیون بودند، در تسلیم مطلق تجسم نمی یافت. قرارداد فئودالی او را تنها به طور محدود و معین به شهریار وی مقید می کرد. در میان خصوصیات شوالیه خوب، اسب سواری خوب، دلاوری در ارتش، شجاعت از مراتب بالاتری برخوردار بودند. اطاعت بلامنازعه آشکارا جزء صفات شوالیه خوب محسوب نمی شد.

در جامعه «آب - پایه» رابطه میان اعضاء معمولی اجتماع و رهبران‌شان به طور خیلی متفاوت تنظیم شده بود. مطالبه فرمانبرداری یک پارچه حتا در سطح قبیله‌ای نیز ظاهر می شود. در پوبلوهای آمریکا تسلیم و تمایل منتج از آن به طور منظم ترویج می یابند. در میان قبیله چاکا، «احترام به رئیس اولین فرمان است که والدین به کودکان‌شان می آموزند» در تمدن‌های «آب - پایه» با دولت مرکزی، صاحبان قدرت عالی به مردم آن قدرها نزدیک نیستند که در جامعه پوبلو هستند و نیز تحت نفوذ محدودیت‌های کلان خود نمی باشند، آنان که در میان پوبلوها و چاکاها هستند. اربابان دستگاه دولت کشاورزی خیلی بیش تر از رهبران پوبلو (از مردم خود) مطالبه می کنند؛ و وسایل اعمال خواست‌های‌شان بسیار بیش تر از شیوه‌های سیاسی معتدل رهبریت چاکا پیشی می جوید.

تورکید جاکوبسن / Thorkid Jacobsen که درباره‌ی جامعه و مذهب بین‌النهرین باستان بحث می کند، از اطاعت و فرمانبرداری به عنوان خصوصیت اولیه یاد می کند. اساساً «در بین‌النهرین، زندگی خوب، عبارت بود از: زندگی فرمانبرداری» بی شباهت به شوالیه‌های اروپای قرون وسطا، که اغلب در گروه‌های کوچک و در رابطه کمی با رهبر عالی رتبه، می جنگیدند، سلحشوران بین‌النهرین فکر می کردند که «سربازان بدون پادشاه شباهت به گوسفندان بی‌شانی دارند» «دهقانان بدون مباشر



چنین کارهای پلیسی مبارزه می کند در درجه سوم قرار دارد. این روش‌ها هرگز قانونی نبودند، و به کارگیری غیرقانونی آن‌ها پیش از رشد مراقبت‌ها و قدرت سازمان‌های مردم‌گرای شهروندان کاهش می یابد.

روسیه («کیفی») / (Kievan) Russia ماقبل مغول عناصر بسیاری از قوانین بیزانس، به جز تنبیه بدنی را پذیرفته بود. این شیوه، و نیز شکنجه قضایی، به نظر می رسد هنگامی در روسیه اشاعه یافت که استبداد نوع شرقی در زمان تاتارها و بعد از آنان رواج یافت. روش‌های درجه سوم تا دهه‌های آخر رژیم تزاری به کار گرفته می شد؛ ولی شکنجه به عنوان وسیله‌ی گرفتن اعتراف در اوایل قرن نوزدهم، هنگامی که شکل‌های زندگی صنعتی مبتنی بر مالکیت مجدداً بسیاری از مشخصه‌های مطلق‌گرایی جاسه و قانون روسی را تحدید کرد، منسوخ شده بود. این جریان به عهده‌ی اربابان دستگاه دولتی کمونیستی واگذار شد که روند انسانی کردن را وارونه کردند تا دوباره ضربه‌های دردآور تنبیه بدنی را برای گرفتن «اعتراف» به کار گیرند.

۴. وضعیت و شکل‌های متفاوت ترور در دنیای «آب - پایه»

۴ - ۱. تحولات نسبتاً ملایم در نواحی و حوزه‌های متفاوت دنیای «آب - پایه» روش‌های ترور متفاوت بودند. مثلاً، حکومت بومی بابلون نزدیک به حداکثر عقلانیت حاکم عمل می کرد؛ و قوانین بابلونی که ما می شناسیم برای تعیین بی‌گناه یا مجرم، آزمون سخت برای اثبات آن، سوگند خوردن و گواهان را مقرر می دارد، ولی نه شکنجه را. مطمئناً شکنجه‌ی قضایی امکاناً در مواردی که مربوط به امنیت رژیم بود (اساس‌نامه این موضوعات را مورد بحث قرار نمی‌دهد) به خوبی به کار گرفته می شد؛ حتا مجازات قانون شکنی اندکی علیه منافع حکومت شدید و وحشتناک بود. دلیلی وجود ندارد که چنین فرض کنیم که «زبان شلاق» که با بیگاری سومری همراه بود، از طرف ارباب کار ساختمانی و آبیاری مورد استفاده قرار نمی گرفت. اما در حالی که دولت بابلونی با وجود کنسول‌های مدیریتی محلی یک رژیم مطلق‌گرا بود، تا آنجا که انتظار می رفت تحت شرایط نظام کشت - مدیریتی قدرت مطلقه در موضوعات قضایی و دیگر موضوعات عقلایی عمل می کرد.

۴ - ۲. تحولات متوسط و افراطی

در اکثر تمدن‌های «آب - پایه» حکام همه‌ی شکل‌های مهم ترور قضایی، مالی و مدیریتی را به طور کامل به کار می گرفتند. آنان در انجام این امر حد متوسط آیین دادرسی را برقرار می ساختند که گاهی به صورت قانون در می آمد. این حد متوسطها معمولاً برای برطرف کردن احتیاجات رژیم کافی بودند؛ اما کسانی که آن‌ها را به کار می گرفتند به روش‌های بی‌نهایت وحشیانه‌ای متوسل می شدند که علاوه بر این که نتیجه فوری می داد، درآمد مازادی برای مقاماتی به وجود می آورد که این اعمال را مرتکب می شدند. چنانچه در فوق نشان دادیم، همه مقامات از این روش‌ها استفاده نمی کردند؛ به دلایل گوناگون عمل سوء افراطی امکاناً مورد مجازات قرار

شبهت به مزرعه بدون شخم‌زنی دارد.» و «کارگر بدون سر عمله شباهت به آب بدون مفتش کانال (میراب) دارد.» بنابراین، از اتباع انتظار می‌رفت که از فرامین مباشران، سرعمله‌ها و - البته - پادشاه خود اطاعت کنند. «همه‌ی این (عوامل) می‌توانند و باید فرمانبرداری مطلق را خواستار گردند.» تسلیم، که نمی‌توان از آن اجتناب کرد، به راحتی عقلایی می‌شود: «مردم بین‌النهرین معتقدند که مقتدرین همیشه محق هستند.»

مفهوم مشابهی را می‌توان در مصر فراعنه مشاهده کرد. یک کشتی باید دارای ناخدای خود و هر گروه باید دارای رهبر خود باشد؛ و هر آن کس که می‌خواهد زنده بماند - و موفقیت کسب کند - باید خود را در ساختار فرمانبردار و فرمانروایی جای دهد: «به مافوق خود، به سرپرست خود در قصر (حکومت) تعظیم کن ... مخالفت با مافوق چیز دردناکی است (چون) شخص تا زمانی زندگی می‌کند که معتدل باشد.»

قانون هندوستان هندو اطاعت از اقتدار مذهبی و غیرمذهبی را مقرر می‌دارد. کسانی که با فرامین پادشاه مخالفت کنند محکوم به «اعدام‌هایی به طریق مختلف» می‌شوند.

در دین اسلام نیز به مؤمنان می‌آموزند که نه تنها از خداوند و پیامبران خدا اطاعت کنند، بلکه هم‌چنین «از مقتدرین خود» نیز اطاعت نمایند. در دولت‌های مطلق‌گرایی که پیروان اسلام بنا نهادند، از آیه مزبور جهت تأکید بر اهمیت اساسی فرمانبرداری یاد می‌کردند تا اقتدار حاکمیت خود را حفظ کنند.

کنفوسیوس نوعی از اقتدار را به‌طور تخیلی تدوین کرد که گویا حداکثر عقلانیت حاکم را واقعیت می‌بخشید. بنابراین او اصرار داشت که هر مقامی باید نزاکت رفتار حاکم را مورد قضاوت قرار دهد، و هنگامی تضاد جدی گردد، وزیر عالی مقام امکاناً باز نشسته می‌شود. به هر حال، به‌طور عادی مأمور ایده‌آل از حاکم خود فرمانبرداری می‌کرد؛ و تکریم و احترام نسبت به مافوق خود وظیفه اساسی او بود. به مردم عادی هیچ‌گونه انتخاب عملی داده نمی‌شد، چون آنان نمی‌توانستند موضوع مورد بحث را بفهمند، و مجبور بودند هر آن چه را که اقتدار عالی فرمان می‌داد، «دنبال کنند.» در جامعه‌ی خوب کنفوسیوس، نظیر گونه‌های متفاوت هندوستان و خاور نزدیک، یک تبعه خوب تبعه‌ی مطیع بود.

۲. مدارک فرمانبرداری مطلق: آموزش انضباطی

تبعه خوب هم‌چنین فرزندی مطیع بود. در نظر کنفوسیوس آموزش که اطاعت مطلق از پدر و معلم را مطالبه می‌کند، پایه ایده‌آلی را تشکیل می‌دهد که اطاعت از اربابان جامعه بر آن بنا می‌شود.

قرینه مشابهی را نمی‌توان برای اروپای قرون وسطا تعیین کرد. پسر شوالیه فئودال به‌طور بی‌وقفه آموزش انضباطی می‌دید. در سنین اولیه در حالی که او را به زین اسب می‌بستند، وادار به اسب‌سواری می‌کردند؛ و برای این که خشن‌تر بار آرد، مثل اسب می‌پوشاندند. بلا و مصیبت همواره با او بود تا بزرگ شود. آموزش اولیه شوالیه جوان در هر شکلی سخت‌تر از آموزش فرزند جوان مقامات شرقی بود، و البته کارآموزی فرزند جوان صنعت‌گر اروپایی نیز حتا بستری برای گل سرخ نبود.

اما رفتار شهروندان جوان در مواقع جشن و سرور مبین این است که انضباط آموزشی آنان به‌طور جدی باز دارنده نبود، و رفتار شوالیه‌های جوان نیز به همان اندازه سبک‌بال بود. هر دو این گروه‌ها تحت شرایطی بزرگ می‌شدند که در روابط قراردادی ساخته شده بود، نه در شرایط اقتدار مطلق. آنان محرومیت‌های اولیه خود را به‌عنوان تجارب گذرا تلقی می‌کردند، که در واقع نیز چنین بود.

انضباط مشابهی - یا حتا با شدت کم‌تری - شاید برای تضمین تسلیم مطلق به‌طور برجسته مؤثر باشد. در بین‌النهرین باستان، «فرد در مرکز دوایر خیلی وسیعی از اقتدار قرار داشت که آزادی عملی او را محدود می‌کرد. نزدیک‌ترین و کوچک‌ترین این دوایر را مسئولان خانواده‌ی خود او تشکیل می‌دادند: پدر، مادر، برادر و خواهر بزرگ‌تر.» «اطاعت از اعضاء

بزرگ‌تر خانواده صرفاً آغاز فرمانبرداری است. دوایر دیگر و مسئولان دیگر ورای حوزه خانواده قرار دارند: دولت و جامعه.» هر یک از آن‌ها «می‌توانند و باید فرمانبرداری مطلق را مطالبه کنند.»

خرد مصر باستان آگاهانه اطاعت در خانه را با فرمانبرداری از مقامات پیوند می‌دهد. فرزند فرمانبردار «در قلب مقامات به خوبی جای می‌گیرد، سخنان او به‌وسیله آن چه که به او گفته شده، جهت می‌گیرند.» در هندوستان هندو مطالبه اطاعت از مسئولان مذهبی و غیرمذهبی را اطاعت در بخش‌های زندگی شخصی تقویت می‌کند. اطاعت به‌ویژه از «معلم، پدر، مادر، و برادر بزرگ‌تر» ضروری است.

کنفوسیوس تقوای در خور فرزندی را آمادگی منحصر به فردی برای فرمانبرداری مدنی توصیف می‌کند: «شاید شمار اندکی وجود داشته باشند که در حالی که نسبت به والدین‌شان و برادر بزرگ‌تر شان رفتار مناسبی دارند، مایل به مخالفت با مافوق‌شان باشند. اما کسی وجود ندارد در حالی که تمایلی به مخالفت با مافوقش ندارد، مایل به ایجاد شورش باشد.»

۳. به خاک افتادن: سمبل

بزرگ تسلیم محض

آموزش به بشر، یاد می‌دهد که

بدون چون و چرا اطاعت کند، هنگامی که اقتدار مطلق چنین می‌خواهد. هم‌چنین به او می‌آموزد که هنگامی سمبل تسلیم به‌جای عمل تسلیم از او مطالبه می‌شود، اشارات و حرکاتی از تکریم و احترام را از خود نشان دهد. در واقع، همه‌ی فرهنگ‌ها دارای روش‌های نشان دادن احترام هستند؛ و اشارات و حرکات بسیاری بیانگر فرمانبرداری می‌باشند. اما هیچ سمبلی تسلیم مطلق را همانند به خاک افتادن به‌طور برجسته بیان نمی‌کند، و هیچ سمبلی مثل آن با گسترش دائمی استبداد کشاورزی همراه نبوده است.

تسلیم مطلق هنگامی به‌طور تشریفاتی تظاهر می‌کند که تبعه دولت «آب - پایه» به حاکمش یا به نماینده دیگری از اقتدار نزدیک شود. شخص فرو دست، در حالی که آگاه است که خشم و غضب اربابش امکاناً او را نابود کند، با تواضع و فروتنی خویش درصدد تأمین اراده نیک او است؛ و صاحب قدرت با آمادگی بسیار درصدد اعمال و یکسان کردن سمبل‌های فروتنی است.

شخص فرو دست امکاناً با گذاشتن دستی بر روی دست دیگرش، که گویی آن دو به هم دیگر بسته‌اند، تسلیم بودن خود را ابراز دارد. یا شاید دست‌های بازش را به‌عنوان خلع سلاح بلند کند. یا در نهایت، امکاناً مثل حیوانات روی چهار دست و پا بیفتد و سرش را روی زمین گذارد و خاک را بیوسد. تحت سایه استبداد شرقی، به خاک افتادن شکل برجسته‌ای از



منتشر شد

احترام و تکریم به سلطان یا به اشخاص دیگری از صاحب اقتدار ممتاز می‌باشد. جزئیات این امر مختلف است؛ و گاهی اوقات سمبل‌های متفاوتی با همان نیت به کار می‌روند. به هر حال، در کل به خاک افتادن آن‌چنان که خصوصیت ویژه جامعه «آب - پایه» است، در تمدن‌های کشاورزی متمدن‌تر عهد عتیق کهن و اروپای قرون وسطا چیزی محسوب نمی‌شود.

فقدان به خاک افتادن در جوامع «آب - پایه» ابتدایی مبین محدودیت‌های اقتدار رهبری تحت شرایط قبیله‌ای است. هندی‌های پوبلو، کاسیک خودشان را در بالاترین مرتبه‌ای از قدر و اعتبار نگه می‌دارند، اما شواهدی از تسلیم نمایشی را که در تمدن‌های «آب - پایه» متمدن‌تری نظیر از تک‌مکزیک یا اینکای پرو می‌توان به‌طور واضح پیدا کرد، وجود ندارد. افراد قبیله چاه‌ریس خود را درود می‌فرستند؛ و وقتی او از راه می‌رسد و یا بلند می‌شود، آنان زیر لب ورد می‌خوانند. اما این ظاهراً نهایت تفاوتی است که جلوه می‌کند.

در همه جای تمدن‌های «آب - پایه» با دولت مرکزی، به خاک افتادن وجود دارد. در هاوایی باستان قدرت سیاسی چنان وحشتناک بود که مردم عادی را در برابر حکام‌شان به خزیدن و می‌دانست. در اینکای پرو هنگامی که بالاترین مقام در حال ستایش به سلطان خویش نزدیک می‌شود، گویی زیر بار سنگین احترام پشتش خم شده است. در مکزیک ماقبل مهاجمان احترام فوق‌العاده با به خاک افتادن بیان و ابراز می‌شد. همان‌طور که در «مکتب‌ها» یاد داده می‌شد، به خاک افتادن در برابر اعضاء خانواده سلاطین، مردان متشخص و افراد روحانی انجام می‌گرفت.

در چین به خاک افتادن از همان روزهای اولیه سلسله چو به اجرا در آمد - یعنی، در دوران ماقبل امپراتوری دولت‌های محلی؛ و در سراسر دوره‌های بعدی تاریخ چین گسترش یافت.

در دوران کهن هندوستان هندو احترام فوق‌العاده را با بغل کردن پاهای شخص مقتدر نشان می‌دادند؛ و گویی پادشاه به مقام عبادت نزدیک شده است. به خاک افتادن در برابر خدایان و همسر جوان معلم انجام می‌گرفت. به هر حال، در اواخر دوران هندو، اشارات و حرکات اولیه تسلیم مطلق در برابر سلطان نیز انجام می‌گرفت. تحت حکومت اسلامی، هم سلطان و هم هندوهای مقدس مورد عزت و احترام بسیار بودند.

اهمیت به خاک افتادن را در خاور نزدیک می‌توان به‌طور وسیع و

مستند نشان دارد. بایگانی مصر فراغنه تسای کشور را «خمیده بر روی شکم» در مقابل نماینده پادشاه توصیف می‌کند. اشخاص مؤمن مادون را در حال خزیدن و بوسیدن (یا بوسیدن رایحه) پادشاه نشان می‌دهد. مدارک مصور نشان می‌دهند که در پادشاهی جدید اشخاص بزرگ اشارات و حرکات دیگری از تکریم و احترام را مطالبه می‌کردند؛ اما منابع معاصر بیانگر این نیست که آنان به خاک افتادن را به‌طور کلی متوقف کردند، بلکه مبین این است که اشخاص فروتن و مردم تابعه به خاک افتادن خود را ادامه می‌دادند.

در بین‌النهرین باستان به خاک افتادن در برابر خدایان، حکام و دیگر شخصیت‌های ممتاز اجرا می‌شد، و نیز در ایران هخامنشی این رسم مرسوم بود. عمل مزبور در زمان امپراتوری هلنی سلوکی‌ها و بطلمیوسی‌ها و ایران ساسانی دوام آورد. این عمل در روم شرقی در آستانه دوران بیزانس حرکت استاندارد تعظیم و تکریم شد. نیاز به گفتن نیست که این گونه تعظیم و تکریم به‌طور کامل مناسب جو سیاسی بیزانس بود.

پیروان اسلام اصولاً تنها در موقع عبادت به خاک می‌افتادند. به هر حال، اعراب «شرقی شده» مثل یونانیان ماقبل آنان، عملاً در زندگی غیرمذهبی نیز به خاک می‌افتادند. در ترکیه عثمانی این عمل تا زمان

نزدیک به پایان حکومت پادشاهی استیلاء داشت.

بنابراین در دنیای «آب - پایه» به خاک افتادن بیان برجسته‌ی تسلیم و تکریم بود. گاهی اوقات، حرکات و اشارات مشابهی به همین منظور به کار می‌رفت. در مواردی به خاک افتادن در ممالکی اشاعه یافته که به‌وسیله حکومت‌های مستبد شرقی اداره نمی‌شدند. به هر حال، سرنوشت پراسکی تریس Proskynesis در اروپای قرون وسطا نشان می‌دهد که چگونه اعمال اجباری چنین تکریم تحقیرآمیز در جامعه متعادل از نقطه‌نظر سیاسی، مشکل بود. برخی مقدمات تشریفاتی بیزانسی در مراسم تشریفاتی کلیسای دنیای غرب باقی ماندند. اما کوشش حکام معین کارولینی برای تقویت آن به‌عنوان تشریفات غیرمذهبی موفقیتی کسب نکرد. در سیسیل زمان راجر دوم و فریدریک دوم به خاک افتادن احتمالاً تحت نفوذ بیزانسی‌ها یا اعراب به‌طور موقت اجرا می‌شد، که درست پیش از حکام نورمان‌ها بودند.

بی‌شک تکرار به خاک افتادن حساسیت بشر را نسبت به جنبه تحقیرآمیز آن کاهش داده و فضیلت زیبایی‌شناسی انجام عمل مزبور را تعدیل کرده است. اما اهمیتی ندارد که به خاک افتادن تا چه اندازه منطقی شده باشد، چون در طول قرون به عنوان سمبل تسلیم شخصی باقی مانده است. همراه با ترور قضایی، مالی و مدیریتی به خاک افتادن به‌طور چشم‌گیر حدود - و قدرت مطلق - استبداد کشاورزی را مشخص می‌کرد.

ث. انزوای مطلق

۱. انزوا، مخلوق وحشت

تسلیم مطلق و نمایشی تنها پاسخ محتاطانه‌ای برای قدرت مطلق است. ظاهراً چنین رفتاری احترام مافوق را جلب نمی‌کند، اما هر روش دیگری مصیبت و بلا را به دنبال دارد. هر جا که قدرت قطبی شود، چنان‌چه در جامعه «آب - پایه» هست، روابط انسانی نیز به همان نسبت قطبی می‌شود. کسانی که اسلاً بر روی حکومت کنترلی ندارند، کاملاً به‌طور منطقی وحشت دارند که در هر ستیزی به‌وسیله اربابان خود خرد شوند.

بدین ترتیب، قدرت مخوف دستگاه دولتی می‌تواند نه تنها نیروهای غیرحکومتی نالایق، را نابود سازد، بلکه هم‌چنین احتمال دارد اعضاء منفرد گروه حاکم، خود حاکم را نیز در هم شکنند. نگرانی‌های زیادی مسیر زندگی را تاریک می‌کنند؛ اما شاید هیچ‌یک به اندازه ناامنی که توسط قطبی شدن قدرت به‌وجود می‌آید، تاراج‌کننده نباشد.

۱-۱. حاکم: بی‌اعتماد به همه!

حاکم که برجسته‌ترین و باشکوه‌ترین فرد جامعه است، هم‌چنین بیش‌ترین رشک و حسد جامعه را به خود جلب می‌کند. در میان نزدیکان او، عده‌ای همیشه وجود دارند که در آرزوی جایگزینی او هستند و از آن‌جا که تغییر و تبدیل صلح‌آمیز و قانونی خارج از بحث است. جایگزینی معمولاً تنها به مفهوم نابودی فیزیکی او است. بنابراین، حاکم معقول به کسی اعتماد نمی‌کند.

بدیهی است که مردم از درونی‌ترین اندیشه‌های مستبدان اطلاع اندکی دارند. اما گفتار و رفتار علنی او فرضیه‌ها را تأیید می‌کند. پایروس‌های مصری، آن‌چه را که گویا نصایح فرعون به فرزندش است، محفوظ نگه داشته‌اند؛ پیام او چنین است: «خود را از افراد فرو دست (خود) دور نگاه دار. مبادا که اتفاقی بیافتد که توجهی بدان نشده است. به تنهایی به آن‌ها نزدیک مشو. قلب خود را از (مهر) برادر و دوست پُر مکن ... (حتا) هنگامی که خواب‌آلود هستی، از قلب خود، خودت پاسداری کن، چون هیچ‌کس در زمان پریشانی پیروانی نخواهد داشت.»

کتاب آرتاشاسترا خطراتی را به‌طور مشخص بیان می‌دارد که حاکم را احاطه می‌کنند، و وسایل زیادی را مورد بحث قرار می‌دهد که بدان طریق می‌توان این خطرات را دفع کرد: محل اقامت او باید امن باشد. اقداماتی باید در مقابل مسموم کردن انجام گیرد. باید مراقب تلم اعضاء اطرافیان

● در اشخاص
تمدن‌های
«آب - پایه»
حکام همه‌ی
شکل‌های مهم
ترور قضایی،
مالی و مدیریتی
را به‌طور کامل
به کار می‌گرفتند

بود و آنان را تحت کنترل داشت. پادشاه باید به طور نهانی مراقب نخست‌وزیر خود باشد. از دوستان نزدیک، همسرش، برادرانش و به‌ویژه از وارث مسلم خود برحذر باشد. طبق نظر مقام مقتدری، که بارها درباره‌ی استبداد هندوستان کهن مورد نقل قرار گرفته، «شاهزاده‌ها، نظیر خرچنگ‌ها میل چندش‌آوری به بلعیدن تولیدکننده‌ی خود دارند.» برای ممانعت از وقوع چنین عملی، نظام‌نامه‌ی روش‌های بی‌شماری را متذکر می‌شود که بدان وسیله حاکم می‌تواند خود را در برابر پسر حفظ کند.

۱-۲. مقامات: سوءظن بی‌پایان

مقامات نیز در امنیت زندگی نمی‌کنند. «صیانت نفس اولین و پایدارترین اندیشه‌ی شخص معقول است؛ چون زندگی شخصی در خدمت پادشاه محتملاً با زندگی در آتش مقایسه می‌شود؛ در صورت بروز حریق آتش بخشی یا همه‌ی جسم را می‌سوزاند، پادشاه نیز دارای قدرت نابودی یا ترفیع مقام خانواده مقامات عالی‌رتبه است.»

نقل قول دیگری از ایران زمین به خطری تأکید می‌کند که ورای موفقیت و امنیت بوروکراتیک ظاهری کمین می‌کند: «اگر (حاکم) تظاهر کند که شما در کنار وی کاملاً در امن و امان هستید، شما بایستی همان هنگام شروع کنید به احساس ناامنی؛ چون، اگر کسی شما را پروار کند، احتمالاً انتظار خواهید داشت که به‌دست او نیز ذبح شوید.»

سوءظن دائمی به هیچ‌وجه به کسانی که در رأس هرم بوروکراتیک قرار دارند، محدود نمی‌شود. در چنین سنتی، مثل دیگر تمدن‌های «آب- پایه» «مقامات عالی‌گر چه نمی‌توانند، اما نسبت به پایین دست‌های خود رشک می‌برند. چون از همین بخش است که رقبای آن وحشت دارند. از سوی دیگر، مقامات فرو دست کم‌تر از مقامات فرادست مورد سوءظن قرار نمی‌گیرند، چون از سوی همین بخش است که عزل حکام شاید در هر لحظه امکان‌پذیر گردد.»

۱-۳. مردم عادی: وحشت از این‌که به‌خاطر درگیری در دام بیافتد.

مردم عادی با مشکلات بسیار متفاوتی مواجه هستند. آنان از دام‌های موجود در ذات قدرت استبدادی یا بوروکراتیک نگران نیستند، بلکه از تهدیدهایی در هراسند که این قدرت برای همه به ارمان می‌آورد. رژیمی که در زمینه‌های اخذ مالیات، بیگاری، حقوق حقه بلامانع عمل می‌کند، دارای این توانایی است که مردم عادی را در مخمصه‌های بی‌پایان درگیر سازد، احتیاط به آنان یاد می‌دهد که از هر گونه برخوردهای غیرضروری با حکومت اجتناب ورزند.

اسمیت از بی‌اعتمادی متقابلی در چین صحبت می‌کند که گویا به ترس مردم از مشارکت و درگیری در مسایل مربوط می‌شد. در کتاب شب‌های عربی (یک هزار و یک شب)، جسدی را از دری به در دیگری می‌کشند، تا هر صاحب‌خانه‌ای متقاعد شود که مقتدرین امکاناً او را مسئول قتل این مرد ناشناس تلقی کنند. بارها مشاهده شده بود که مردم نسبت به نجات غریبه‌ای

که در حال غرق شدن بود، از خود بی‌میلی نشان داده بودند. شاید علت آن، این استدلال بود که: اگر من موفق به نجات او نشوم، چگونه می‌توانم به مقامات ثابت کنم که من نقشه غرق شدن او را در سر نداشتم؟

البته باید توجه داشت کسانی که می‌توانند کمک کنند، اما بی‌تفاوت راه خود را می‌گیرند و می‌روند، نه بدتر از دیگرانند و نه متفاوت از آنان. بلکه رفتار آنان روشن‌گر این مسأله است که مشارکت داوطلبانه در امور عمومی، که در جامعه باز مورد تشویق و ترغیب قرار می‌گیرد، تحت شرایط قدرت مطلقه بی‌نهایت پُر مخاطره است. ترس از این‌که با حکومت غیرقابل کنترل و غیرقابل پیش‌بینی درگیر شود، شخص محتاط را به حوزه تنگی از امور شخصی و شغلی خود محدود می‌کند. این ترس او را از دیگر اعضاء



جماعت وسیع‌تری که خود عضوی از آن است، به‌طور مؤثر جدا می‌کند.

۲. بالقوه قدرت مطلقه

البته جدا شدن لزوماً بیگانگی نیست. صنعتگری که اجدادش جماعت روستا را ترک گفته، شاید خود را متفاوت از جمعیت روستای خویش تلقی کند. یا روشنفکری امکاناً خود را خارج از فضای هم‌میهنانش احساس کند، یا در مواقع بحران او شاید نظم اجتماعی را به‌طور کامل رد کند که ظاهراً برای او سودی ندارد. در چنین موقعیت‌هایی او امکاناً با «تنهایی» آشنا شود. اما تا زمانی که می‌تواند به همفکران خویش ملحق شود، بیگانگی او از جامعه تنها جزئی خواهد بود.

این بیگانگی جزئی اساساً از بیگانگی مطلق متفاوت است. تنها هنگامی می‌توان گفت که شخص بیگانگی مطلق را تجربه می‌کند که معتقد باشد تمام دوستانش او را ترک گفته‌اند و او قادر نیست که خود را به‌عنوان وجودی مستقل و ذاتاً هدایت یافته / Inner-directed تلقی کند.

تحت ترور دستگاه دولتی مدیریتی نوین او از بیگانگی مطلق آسیب خواهد دید. شست‌وشوی مغزی و انزوای مستمر شاید او را به نقطه‌ای نزدیک کند که دیگر تشخیص ندهد که خصایص انسانی خود را از دست می‌دهد.

۳. سازگاری روزمره

در یونان باستان میان آزادمردان، مردم تنهای بسیاری وجود داشت؛ و در کشورهای دموکراتیک امروز نیز مردم تنهای بسیار وجود دارند. اما آزادمردان کشورهای مزبور عمدتاً بدین دلیل تنها هستند که به فراموشی سپرده شده‌اند، نه به دلیل این‌که از طرف قدرتی تهدید می‌شوند که هر موقع این قدرت بخواهد، می‌تواند شان و مقام انسانی او را به خفت و خواری بدل سازد. شخص فراموش شده می‌تواند نوعی معاشرت و مراودت با تعدادی از دوستان یا خویشاوندان را حفظ کند، شاید با گسترش معاشرت‌ها یا با ایجاد روش‌های جدید مراودت، به بیگانگی جزئی و انفعالی خویش غلبه کند.

شخصی که تحت شرایط قدرت مطلقه زندگی می‌کند دارای این چنین امتیازاتی نیست. او در حالی که قادر به خنثا کردن شرایط مزبور نیست، تنها می‌تواند با کناره‌گیری هوشمندانه‌ای سالم بماند. او در حالی که مشتاق دوری جستن از وضعیت بدتری است، بایستی همواره آماده مواجهه با آن نیز باشد. کناره‌گیری رفتاری بوده که افراد آزاد بسیاری در مواقع متفاوت و در بخش‌های متفاوت جوامع باز و نیمه باز در پیش می‌گرفتند. اما در آستانه ظهور دستگاه دولتی صنعتی، کناره‌گیری در قلمرو استبداد شرقی تبدیل به رفتار مرسوم گردید. قابل توجه است که فلسفه رواقیون هنگامی در دوران باستان بروز کرد که جامعه متوازن یونان باستان جای خود را به قدرت

● مشکل است
تصور کرد چرا
مردی تحسین
کننده‌ی خود را
می‌کشد. چرا او
باید مایل به
نابودی منبع
قدرت، امنیت و
ثروت خود باشد

مطلقه نظامی هلنی داد که با اسکندر آغاز شده بود.

او با احتیاط بسیار مخفی نگه داشته شده بود.

۴. تنهایی مطلق به هنگام حسابرسی

آن چه را که زندگی روزمره پیشاپیش خبر می دهد، روز حسابرسی به آن واقعیت می بخشد. شیوه های نابودی نهایی در دنیای متعادل دموکراتیک به روشی عمل می کنند که متفاوت از روش های مرسوم در قدرت مطلقه است.

شهروند آزاد یک جامعه باز شاید از مجازات شدید دولتی وحشت داشته باشد که به قوانین آن بی حرمتی کرده است. او پس از دستگیری، انتظار دارد که دوستان و مشاور حقوق اش از او ملاقات به عمل آورده و به او یاری رسانند. او انتظار دارد در دادگاهی محاکمه شود که بازیچه حکومت نیست. به عبارت دیگر، او می تواند اصرار کند که اتهامی که به وی زده شده، صحت ندارد و بی گناه است؛ و دادگاه او را از این امر باز نمی دارد. حتی اگر چه او را محکوم به اعدام کند. عمل اعدام، جسم او را نابود خواهد کرد، اما حاکمیتی که بدین طریق اقتدار خویش را اعمال کرده است، نمی تواند دوستان او را از ستایش فضیلت وی یا از اثبات اعتقادشان مبنی بر بی گناهی او باز دارد.

پایان زندگی سقراط به جهات مختلف یک نمونه منحصر به فرد بود. اما از لحاظ مرگ اجباری در یک جامعه باز نمونه نوعی است. گر چه او به خاطر این که جوانان آتن را از نظر سیاسی «فاسد می کرد»، به مرگ محکوم شد، اما وادار به تقبیح اعمال خود در حضور مردم نشد. هم چنین از هم نشینی و تحسین دوستانش محروم نگردید. محاکمه سخت و شدید او بعید به نظر می رسد که او را از دوستانش - یا از اندیشه هایش - سوا کرده باشد، بلکه اتحاد او را با هر دو محکم تر کرد.

در یک جامعه باز تقبیح حکومت احتمال دارد شهروند مورد نکوهش را دلسرد کند؛ اما تحت شرایط قدرت مطلقه، نارضایتی مقامات شاید موجب فلاکت او شود. سه سوما چه این *Ssu-ma Chien* مورخ و مقام چینی متهم به خیانت فوق العاده ای نشده بود. او تنها جرأت کرده بود که با نظر امپراتور درباره، یک ژنرال مغاور، مخالفت کند و بدین جهت تنها محکوم به قطاع النسل گردید. او در بقیه زندگی اش، در نامه ای شکفت آوری، تنهایی سرافکنندگی خود را توضیح می دهد که در موقع آزمون سخت برای بی گناهی با آن مواجه شده بود.

طبق قانون حاکمیت سلسله هان، مجازات سه سوماچه این را می شد با پرداخت مقدار معینی پول نقد تخفیف داد، این امر عملی بود، چون او دارای دوستان ثروتمند و بلندمرتبه بود. اما در آن زمان کسی جرأت نکرد به وی کمک کند، کسی جرأت نکرد با مردی همدلی کند که امپراتور را به خشم آورده بود. سه سوماچه این می نویسد: «دوستان من به کمک نیامدند، کسانی که به من نزدیک و صمیمی بودند، چیزی به نفع من نگفتند.» بنابراین او به اتاق تاریکی راهنمایی و سپس مثل حیوان اخته شد. تراژدی یک تیمون *Timon* بورکراتیک آتن هنوز به طور کامل نوشته نشده است. اما سرنوشت سه سوما نشان می دهد که برای کسی که با نادیده گرفتن اصول اساسی احتیاط بورکراتیکی با صاحب قدرت مطلقه مخالفت کند، چه اتفاقی می تواند بیافتد. این امر نشان می دهد که آن چه که رفتار مرسوم یک جامعه باز است در سایه قدرت مطلقه به دیوانگی نزدیک می شود. محیط سه سوماچه این آن سان که بود دخالت او به نفع دوستی یک استثناء باشکوهی بود؛ اما عدم موفقیت دوستش در مورد دخالت در کار او، رفتار غم انگیزی بود.

این عمل اگر با معیارهای جامعه باز سنجیده شود، این مورخ چینی شدیداً آسیب دیده، متحمل درد و رنج فراوان شده است؛ اما هنگامی با معیارهای دنیای خود او مورد ارزیابی قرار گیرد، او شانس بسیار آورده است. اگر چه او اخته شده، اما زنده مانده بود، او در حالی که دیگر فاقد اهمیت سیاسی بود، اما می توانست به کار خود در تاریخ نگاری ادامه دهد. او حتی در نامه ای درباره ی این رفتار به طور انتقادآمیز نظراتی ارایه داده بود که تا مرگ

هنگامی شکنجه مطلق است، که قربانی ترور جامعه «آب - پایه» امکاناً نه تنها از دوستانش بلکه حتی از نام نیک خود جدا شود. وزیر اعظم و نویسنده ایرانی رشیدالدین را مقامات حسود و رقیب به مسموم کردن پدر سلطان جوان متهم کردند، جنایتی که ظاهراً رشیدالدین مرتکب شده بود، با شخصیت او هماهنگی نداشت. رشیدالدین مورخ برجسته آسیایی زمان خود بود، «نویسنده نظامنامه معروف قازان (قانون)، بزرگترین وزیر سلسله ایلخانان و یکی از بزرگترین مردانی بود که مشرق زمین تربیت کرده بود.» سلطانی که او متهم به قتلش شده بود، او را به چنان رتبه ای عالی ترفیع داده بود که اعتقاد بر این است که به او هدیه ای از طلا اهدا کرد که بیش از مقدار طلایی بود که اسکندر به ارسطو بخشیده بود. در حقیقت، هوش و ذکاوت رشیدالدین گویا «چنان برای دولت واجب و ضروری بود که نمک برای گوشت لازم و ضروری است.»

مشکل است تصور کرد چرا مردی تحسین کننده ی سخاوتمند خود را می کشد. این امر درک این مطلب را مشکل می سازد که چرا او باید مایل به نابودی منبع قدرت، امنیت و ثروت خود باشد. اما چنین ملاحظاتی مانع دشمنان رشیدالدین نشد. آنان او را مقصر اعلام کردند. پسر او را در برابر پشماس به قتل رساندند. بدن خود او را به دو شقه کردند. مطمئناً بدون این که به او اجازه داده باشند که با دوستان یا خویشاوندانش وداع کند. بنابراین رشیدالدین، در حالی که از عزت و شرف دنیوی و معنوی بی بهره شده بود، به تنهایی درگذشت. چون در پایان عمرش او را به عنوان دغل باز مذهبی تقبیح کرده بودند.

اما این اهمیتی ندارد که تهمت زنده های رشیدالدین با چه سوءظنی نسبت به او عمل کردند، آنان او را وادار نکردند که در ملا عام به جنایتی اعتراف کند که ظاهراً مرتکب نشده بود. بر عکس، به نظر می رسد که او تا پایان عمر بر بی گناهی خود اصرار داشت. چنین ارفاقی در هیچ محاکمه سیاسی بزرگ دولت های مدیریتی مطلقه مدرن دیده نشده است.

این تفاوت از بی کفایتی تروریستی بخشی از استبداد «آب - پایه» بروز نمی کند. کسانی که به نفع حکام «آب - پایه» مردم را شکنجه می دادند، می توانستند هر فردی را بشکنند و مطمئناً می توانستند به وسیله شکنجه در حضور عامه از او اعتراف بگیرند، البته اگر میل به چنین کاری داشتند. اما اربابان رژیم «آب - پایه» دلیلی نمی دیدند که در محل هایی که دموکراسی های گدایان نیمه مستبد در جو سیاسی فرعی مثل قارچ می روید، تضادهای خودشان را در روستاها یا در بخش های صنفی به طور عمومی علنی کنند. بنابراین نیاز به این نبود که از خود - بیگانگی غیرعادی و واضحی را تشدید نمایند که اکنون دادگاه های به اصطلاح مردمی مطلقاً تخصص دارند.

بوخارین در روزهای آخر عمر خود در شوروری کمونیست، بیان می دارد که چگونه تحت شرایط جدید قربانی را وادار می کردند که در ملا عام در پستی و خفت خود همکاری کند.

لنین در «وصیت نامه» خویش نوشته که «بوخارین بزرگترین و با ارزش ترین تنوریسین حزب بود»، که امکاناً «او را می توان مطلوب تمامی حزب تلقی کرد.» اما مطلوب آن روزگار، منفور فردا بود. بوخارین که در تصفیه بزرگ سال های ۱۹۳۰ به مرگ محکوم شد، یک شبه شهرت و محبوبیت خود را از دست داد. ویشنیسکی، بعدها دادستان دولت، هنگامی که بوخارین را «تنوریسین داخل گیومه»، یک «صلیب لعنتی برای روباه و گراز» خواند، در واقع نظر رهبران حزب را بیان می کرد که می بایست در لیست جاسوسان و خائنان کشور ثبت شود، و «مثل سنگ کثیفی نباید با گلوله کشته شود.» مهندسان روان شناختی حکومت روسیه محکمه را با چنان مهارتی انجام دادند که او را وادار کردند در ملا عام مفصلاً به اعمال خائنانه ای اعتراف کند که هرگز نمی توانست مرتکب آن ها شود.

واضح است که تنهایی مطلق، مثل ترور مطلق، هم چنین دارای گونه های مختلفی است.